

از صمد بیاموزیم



“نار گرفتن اگر فقط به خاطر یاد گرفتن باشد، یک شاهی ارزشمند دارد .
یاد گرفتن باید به خاطر تاثیر در دیگران و ایجاد تغییر در محیط
زندگی و آدمهای دور و نزدیک باشد .”

فهرست

۱	نامه های صد بهرنگی
۱۵	شناخت جهان
۲۵	در مرز علوم قدیمه و دانش نو
۴۹	سخن کوتاهی در باره شعوره فکر، زبان
۵۳	سخنی در باره درس تاریخ
۷۲	چند کلمه در باره علم و هنر
۷۴	شعر و اجتماع
۷۸	ادبیات کودکان
۸۲	دیداری از روستاها
۱۱۷	ناظم حکمت - ترجمه صد بهرنگی
۱۲۰	پسرک روزنامه فروش - ترجمه صد بهرنگی
۱۳۵	عکس

www.KetabFarsi.com



..... البته اگر يك وقتى ناچار با مرگ روبرو شوم - که
می شوم . مهم نیست ، مهم اینست که زندگی یا مرگ من
چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد

www.KetabFarsi.com

پنج سال از مرگ صد بهرنگی میگذرد . بهترین یاد بود از او
 آموختن از اوست ، خصوصیات آموختنی صد بسیارند اما اساسی ترین
 آن اعتماد عمیق و ایمان استوار به توده ها است .
 توانائیها و خصایل صد بسیارند ، بگفته یکی از شاگردانش " او روشنفکری
 بود مردم خواه ، جسور ، متواضع ، سخت کوش و آزاد اندیش . هرگز نشانه
 ای از جبن ، افاده ، لغو اندیشی ، حقه بازی ، خود فروشی ، نظاهرو
 اصرار در اشتباه که از خصایل بارز روشنفکران خود خواه است در گفتار
 و کردار او دیده نمیشد . " چگونه صد باینهمه خصایل و توانائیها
 رسیده بود ؟ چگونه او توانسته بود از نعم و لذایذی که شهرهای بزرگ
 برای یک روشنفکر میتواند داشته باشد صرف نظر کند و به روستاهای دور
 افتاده آذربایجان که بقول خودش " قوت غالبشان سله گندم و نان و پیاز
 است " رود ؟ چگونه او توانسته بود قلب هزاران دهقان و دهقان زاده
 فقیر را تسخیر کند و با آنها یکی شود ؟ چگونه او توانسته بود چنان
 نویسنده ای گردد که برای فقیران بنویسد و آنها هم بقدری ساده که آنها
 بتوانند نوشته او را بفهمنند ؟ مگر روشنفکران دیگری نمیتوانسیم که هیچگاه
 به این خصایل و توانائیهای صد نرسیده و نخواهند رسید ؟ فوج فوج
 نویسند و روشنفکر هستند که بزندگی نسبتا مرفه خودشان در شهرهای
 بزرگ چسبیده اند ، نه درد و رنج توده ها را حس میکنند و نه طبعا به
 زبان آنها چیز مینویسند ، نه قلبشان با قلب توده ها میتپد و نه کار و
 آثارشان در زندگی توده ها تاثیری میگذارد .
 پس رمز موفقیت صد در چیست ؟ کلید این رمز را باید در احساسات
 عمیق طبقاتی صد نسبت به توده ها جستجو کرد بگفته شاگردش " در
 دامان رنج ، محرومیت و ستم پرورش یافت ، هرچه بیشتر میزیست ، با
 محرومیت و ستم بیشتر آشنا میشد و حس میکرد که هیچوقت نمیتواند و نباید
 سرنوشت خود را از مردمی که با آنها زیسته بود جدا کند . "
 او به توده های زحمتگر بویژه به فقیرترین آنها عشق میورزید ، عمیقا از
 درد و رنج آنها متأثر بود ، نسبت بدشمنان آنها نفرت عمیق داشت .

چنین است جهان بینی صمد ، او عمیقاً به توره ها عشق میورزد و از دشمنان آنها نفرت دارد ، او با اعتماد کامل به توره ها به آنها اتکا میکند ، او توره ها را قهرمانان واقعی و دانا میداند و معرفت واقعی را در میان آنها میجوید ، او به آینده تابناک توره ها ، به جهان زیبا و روشن فردا ایمان دارد .

این مجموعه ، نامه ها مقاله ها و ترجمه های صمد بهرنگی است که در مجله های مختلف چاپ شده است . بدون شك همه این نوشته ها ارزش یکسانی ندارند و حتی بعضی از آنها یادداشت صرفند و صمد شاید در نظر داشته بعد ها آنها را به صورت مقاله هایی تنظیم کند . با اینحال همه مقاله ها و بخصوص مقاله های تاریخی ، شناخت جهان و ... نموداری از ذهن منطقی و تحلیل گراست . او که در قصه نویسی برای کودکان از حد متعارف یا فراتر گذاشت و سنتهای کهنه را شکست در این مقاله ها نشان میدهد که چه استعداد شگرفی داشته در گفتن مطالب سنگین با بیانی بسیار سهل و ساده ، اینست که نه قصه های او را باید سرسری گرفت و نه مقاله هایش را .

نامه‌های
صمد بهرنگی

دوست عزیزم.....

سلام . نامه‌ات رسید . باور کن کئی خوشحالم کرد . جد خوب کاری کردی که احوالت را برابم نوشتی . ممنون برادر . باور کن تنها پیردای که من از معلمی می برم و راست راستی خوشحالم می کند و برابم لذتبخش است ، همین دوستی هاست که از اینجا و آنجا برابم جمع می شود . یکی از آخرجان ، دیگری از ممتنان و دیگری از جای دیگری . حال پدر و مادر خوبت چطور است ؟ برادرت ؟ سلام مرا به همه‌شان

برسان . به آنها و بد دوستان دیگرمان که دیگر نمی‌خواهم یکی یکی اسم پیرمشان . اما تو هر کی را دیدی بش بگو فالانی نوشته اگر فرصت دارید دو کلمه احوالتان را برآیم بنویسید . مثلاً به این کردن کلفت بگو : نامرد ، مگر وقت نمی‌کنی دو خط برای معیلت بنویسی و احوالت را بگویی ؟ اگر شد نامه را بدد خودش بخواند .

... ، مخصوصاً بد کلاس نهم ، سفارش مرا برسان . مثل اینکه آنها دیگر ما را پسند نمی‌کنند . آخر دیگر دیرستان را تمام کرده‌اند و شده‌اند مرد . بگذریم از اینجا . گزاید و شکایت موردی ندارد . حتماً سرشان زیادی گرم کار و زحمت است . روز کار می‌کنند و شب هم که خسته و کوفته می‌آیند می‌خوابند . حق دارند . اما تو هر کدام را دیدی سلام مرا برسان . ممنون تو .

نوشته بودی که کتاب زیاد می‌خوانی ، شاخ اول ! از دوست خوب و هوشیاری مثل تو همین انتظار را داشتم . باور کن ، ... جان ، بدخودم می‌بالم که مثل تو شاگردی دارم . نامدهات را دادم برادر ، جعفر خواند و پیش او بزدادم که : جعفر ، می‌بینی من چه شاگردهای مهربانی دارم ؟ از نوشتن هم دست برنندار . حتی اگر توانستی خاطرات خودت را بنویس . مخصوصاً اگر توانستی شب و روز دقت کن بینی بچه‌های مدرسه از کلاس اول تا نهم تعطیلات خودشان را چگونه می‌گذرانند . سرگرمی‌هایشان چیست . راضی هستند یا نه . این‌ها را یک مقاله کن ، در مهربان ، در اولین جلسه انشاء بخوان تا بچه‌ها گوش کنند . عنوان مقاله هم این باشد : « سرگرمیها و وقت‌گذرانی دانش‌آموزان ممتاز در تابستان » ،

چطور است ؟

این روزها کتاب خوب خیلی کم منتشر میشود . مثلا از شروع تعطیلات به این طرف فقط یکی دو کتاب خوب به تبریز رسیده که البته سال دیگر از آنها برای کتابخانه دیرستان نپیدمی شود . اما کتاب مزخرف و تو خالی البته فراوان است . با اجازت نامه را تمام می کنم . باز هم نامه بنویس . ساغ اول ا

ص . بهرنگی

۴۶۴۱۲

تبریز

دوستان عزیز

من هم مثل شما که نوشتید یاد من هستید . همیشه خاطره شما و کلاس درسما را با خود دارم . می دانید که من چند کلاس وش کرد و یاد دادن را دوست دارم . حتی باز دلم می خواست که پیش شما برگردم و معلم شما باشم . اما فکر نمی کنم که دیگر این کار بشود . یعنی من اینجا ماندنی شدم . فکر نکنید که عاشق ساختمانها و خیابانهای نهران شدم . و از ممتان و تبریز و کوجه و پس کوچدها این بدم می آید . اینطوری نیست . باره برایتان گفتم که هیچ جای بد خودی خود بد نیست و

و خوب هم نیست . ما آدمهاییم که با اعمال خودمان ، جایی را بد نام می‌کنیم و جایی را خوشنام یا اجتماعی را خوب می‌کنیم یا بد . مزده پاتزده روز در تهران فکر کردم و آخرش به این نتیجه رسیدم که در اینجا می‌توانم بهتر کار کنم و فایده بیشتری بوطن خودم و اجتماع خودم که شما و همقان و تبریز هم جزو آن هستید ، برسانم . قبول دارید که آدم هر جا مفیدتر باشد باید آنجا برود ؟ منظورم بول در آوردن و ثروتمند شدن نیست ها ! و اگر راستی مرا دوست دارید و احترام می‌کنید به همان طریقی احترام بگذارید که بارها برایتان گفتم و اینجا دیگر لزومی ندارد باز گو کنم . فکر می‌کنم تا چند روز دیگر برای تجدید دیدار به تبریز و همقان بیایم . البته حتی نیست اما سعی خواهم کرد بیایم . دلم برایتان يك ذره شده . از دوستان عزیزم که زحمت کشیده بودند و نامه برایم نوشته بودند صمیمانه تشکر می‌کنم که خیلی به موقع نامه هایشان به دستم رسید و مثل آب گوارایی تشنگی ام را بر طرف کرد .

شما باز هم نامه بنویسید . این دفعه می‌گویم نامه‌های جداگانه‌ای برایتان بنویسم . برای همه‌تان سلام می‌کنم . مواظب رفیق خوب من و رفیق و معلم خوب خودتان آقا باشید . در این روز و روزگار که قحطی «آدم» است ، قدر و قیمت امثال را حتماً باید بشناسید . کتابخانه را هم زنده نگه دارید و مثل چشم خودتان مواظبت کنید . منظورم از کتابخانه زنده این است که کتابهایش شبانه روز برود و برگردد و هی خواننده شود . از دو کتابدارمان هم باز مواظب باشید که جوانبای

۱- این کلمه را خود ضد مشخص کرده بود .

خوبی هستند و می‌دانم که چه علاقه‌ای به کتاب دارند در نامه‌اش
از این دو تا ... و ... تشکر کرده بود که به موقع کتاب می‌دهند .
تشکر عزیز ، تشکر قلبی من هم هست .

با سلام : سعد شما

۴۶۹۲۴

۳

...دوست عزیز

بی تفاوت بگویم که نامه‌ات خوشحالم کرد . نوشته بودی که افتخار
می‌کنی معلمی مانند من داشته‌ای ، باور کن من هم افتخار می‌کنم که شاگرد و
دوست خوبی مثل تو دارم . اما ... باید این خوبی را روز به روز بیشتر بکنی
و الا اگر امسال خوب شدی و دو سال بعد مثل هزاران هزار جوان بی‌فکر و
احمق همه چیز را کنار گذاشتی ، دیگر من دوست تو نخواهم بود . تا وقتی
دوستی من و تو ادامه خواهد داشت که همفکر و همکار من باشی ، بخواهی
که یادگیری و یاد بدهی و بدینوسیله برای مردم شهر خودت و مملکت
خودت خدمت کنی . چون آدم نادان هیچوقت نمی‌تواند به مردم خدمت
کند ، باید آگاه و دانا باشی تا بتوانی بدیبارا بشناسی و از میان برداری .
« افسانه‌های آذربایجان » (ج ۲) فکر می‌کنم تا عید امسال از چاپ در
آید . البته شماره‌ها بیخبر نمی‌گذارم . قصه « ماهی سیاه کوچولو » دارد چاپ

می‌شود . نقاشی‌های رنگی زیادی هم خواهد داشت . تقریباً مثل « خروس زری پیرهن پری » و بهتر از آن چاپ می‌شود . چندماه کار دارد . چند تا قصه دیگر هم دارم می‌نویسم که بعد برایتان خبر می‌دهم . قصه « افسانه محبت » هم در تبریز چاپ می‌شود از ... یا پیرسید خبرش را برایتان می‌دهند . چند تا مجله برای ... فرستاده‌ام که بد شما بدهد . به او بگویید برایتان می‌آورد . لطفاً هر چه برایتان می‌فرستم پس از خواندن بدهید دیگران هم بخوانند و اگر خودتان از آن داشته باشید، بدهید بد دیگران .

خوشحالم که مواظب کتابخانه هستی در چه حال است ؟ سلامم را به او برسان . مواظب هم‌دیگر باشید . من اگر مطمئن شوم که از یکدیگر جدا نخواهید شد و همیشه همفکری خواهید داشت ، هرگز نگران شما نمی‌شوم . دوست خوب من ... چه کار می‌کند؟ . . . ، لطفاً حال او را برایم بنویس .

این هم ترجمه آذربایجانی شعر نیما :

گنجه‌دیر

گنجه‌دیر دمنیش ، تو پراق

رنگی یوزدن قاجمیش .

یئل بولوددان توره‌مه داغدان

یوگوروب اوستومی آلمیش .



..... دیگر خوابم می آید باید پاشوم جایم را بیندازم و بخوابم.

دیشب سه چهار ساعت بیشتر نخوابیدم و حالا بدجوری کسالم . برای همه دوستان سلام برسان .

ساخت اول
ص - بهرنگی

۴

دوست عزیز ...

برای من آقا هم نویسی چیزی نمی شود . چون من که «آقای» نیستم من فقط دوست توام . از تعطیل نشدن کتابخانه بسیار شاد شدم . من با اطمینانی که به تو و ... داشتم و دارم هرگز باور نخواهم کرد که اولا تارفتن شما دونفر کتابخانه تعطیل خواهد شد . حالا این بسته به همت و شعور شماست که چه کسانی را جای خود خواهید گذاشت . از همین حالا باید بدفکرش باشید که کار کتابخانه پس از شما هم ادامه پیدا کند . همانطور که حالا در غیاب من ادامه دارد . کار موفق کاری است که موقتی نباشد ادامه یابنده باشد . می فهمی ... جان چه می گویم ؟ حتماً که می فهمی .

جلد دوم «افسانه های آذربایجان» تا عید نوروز از چاپ در می آید . یعنی الان دارد چاپ می شود . چاپش یکی دو روز است که شروع شده . قول داده اند که چند روز پیش از سال نو کتاب منتشر شود . البته ممکن است

از یاد نخواهم برد .

سلام مرا به بچه‌های خوب ممقان برسان. گاهی اوقات هم که باهم دلخوشی می‌کنید یا درد دل می‌کنید یا پی تفریح هستید ، مرا هم فراموش نکنید. ... جان ، گاهی که فکر می‌کنم ممکن است شما هم مثل هزاران دانش‌آموز دیگر ، پس از تمام کردن دیرستان ممقان ، جوانان بی‌مصرفی بشوید ، خیلی غمگین می‌شوم . یعنی اگر شما پس از ممقان و پس از دیرستان ، از جنب و جوش بیفتید و فقط به خوردن و خوابیدن و وقت گذراندن اکتفا کنید ، من حس خواهم کرد که عمرم را در ممقان بیپوده صرف کرده‌ام و این فکر مرا سخت ناامید می‌کند و سخت غمگینم می‌کند. شما باید با اعمال خود ثابت کنید که جوانی من در ممقان بیپوده صرف نشده . می‌فهمی . . . جان چه می‌گویم ؟ اگر اینرا فهمید باشی دیگر حرفی ندارم .

ص . بهرنگی

۲۶ / ۱۱ / ۲۸

تهران

۵

... و ... عزیزان مهربانم

ناراحت نیستید که برای دو تا یه‌تان یکجا جواب می‌نویسم ؟ مخصوصاً

... باید مرا ببخشید که جواب نامه اش خیلی دیر کرد . باور کنید
تقصیر من نیست . من اقل از روزی یکی دو نامه می نویسم . بنا بر این شما
منتظر جواب من نباشید زود زود نامه بنویسید ، از هر دو تایتان این
خواهش را دارم که زود زود نامه بنویسید . به دیر جواب دادن من
نگاه نکنید . آخر من باید به نامه همه دوستان جواب بدهم . خیلی
خوشحالم که باز هم با شور و شوق کتابخانه را اداره می کنید .

همانطور که در نامه گذشته یکی از شما دو تا نوشته بودم ، باید
کاری بکنید که بعد از رفتن شما هم کتابخانه مثل زمان شما ، بلکه بهتر
از این اداره شود و کار کند . حالا این بسته به غیرت و عرضه شماست که
از میان دوستان کلاس هفتمی یا سال آینده از میان دوستان کلاس هشتمی
دو نفر را خوب تربیت کنید که بتواند بعد از شما جایی شما را بگیرد چنانکه
شما دو نفر اکنون جای مرا گرفته اید .

سخن هر دو نفرتان در باره چاپ لوکس « ماهی سیاه کوچولو »
کاملاً درست است . من کار غلطی کرده ام که قصه ام را به این ناشر داده ام .
درست است که تقریباً ۱۲۰۰ - ۱۳۰۰ تومن پول از بابت چاپ اول قصه
بدمن خواهند داد ، اما حتم می دانم که این قصه برخلاف قصه های دیگرم
به دست آن عده از بچه هایی که شما هم می شناسید و من هم می شناسم که
با جد مشقتی زندگی می کنند ، نخواهد رسید . من از همین دو سه روز
پیش در فکر اینم که ناشر را و ادارم چاپ ارزان قیمتی هم در آورد مثلاً
به قیمت ۱۵ ریال ۲۰ ریال . اگر بتوانم این کار را بکنم خیلی خوب
خواهد شد . دیگر ناراحتی وجدان نخواهم داشت . و بد شما قول میدهم

که دیگر از این کارها نکنم اگر چه پول زیادتر از این هم بدهند. اگر هم
قصدای را بدچنین ناشری بدهم، اول در قرارداد شرط می‌کنم که دو جور
چاپ‌بکند. فردا نامه هردو تا را خواهم داد ناشر بخواند. البته آن قسمت
را که مربوط به ماهی سیاه کوچولو، می‌شود.

کتاب تازه «نیرو» را خواهم می‌کنم هر دو نفرتان از اول تا آخر
بدقت و باهوش و حواس کامل بخوانید. هر سه جلدش را. خیلی چیزها
برایتان روشن خواهد شد. «نگاهی به تاریخ جهان» را می‌گویم.

دوستان همکلاستان از هر دو نفرتان اظهار رضایت کرده بودند.
مخصوصاً یکی نوشته بود که... و... می‌خواهند هر چه را که خودشان یاد
گرفتند، بدهم یاد بدهند

من که صمد باشم، به این یاد گرفتن و یاد دادن سخت معتقدم. یاد
گرفتن اگر فقط به خاطر یاد گرفتن باشد، یک شاهی ارزش ندارد. یاد گرفتن باید
به خاطر تأثیر در دیگران و ایجاد تغییر در محیط زندگی و آدمهای دور
و نزدیک باشد.

یادم نرفته برایتان بگویم که اگر چه نیرو آدم بزرگی بود و افکار
بندی داشت، اما از خیلی جهات راه نادرست می‌رفت و چنان که باید و
نباید نتوانست برای مردم هندوستان مفید واقع شود. وضع غم‌انگیز و
گریه‌آور هندوستان فعلی، دلیل غلط بودن سیاست نیرو است. این را
کنتم که خیال نکنید همه اعمال و افکار نیرو را باید درست قبول کرد.
اما کتاب و نگاهی بد...، برای شما حتماً بسیار بسیار مفید است. آن را
بخوانید و هضم بکنید.

... دربارهٔ هیتلر پرسیده بود . عرض شود که دربارهٔ او باید مفصل صحبت کرد تا ماهیتش معلوم شود . مخصوصاً باید اوضاع اجتماعی و اقتصادی اروپا و آلمان در سالهای پیش از روی کار آمدن او ، مطالعه کرده شود . تا معلوم شود که چه عواملی او را روی کار آورد و به او قدرت داد و چه کسانی از این قدرت سود جستند و چه کسانی زیان دیدند . اما مختصر برایتان می‌توانم بگویم که هیتلر را کارخانه‌دارهای آلمان روی کار آوردند و جنگ راهم ایشان را انداختند . هیتلر به‌ساز ایشان می‌رقصید و بلندگوی ایشان بود . آنها می‌خواستند محصولات کارخانه‌های خود را در تمام دنیا بفروش بربانند و برای این کار قدرتی لازم بود که تمام بازارهای جهان را به‌روی آلمان باز کند .

البته از ملت آلمان کسانی هم بودند که فسادکار هیتلر را می‌فهمیدند و با آن مخالفت می‌کردند . شما می‌توانید کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم» را بخوانید و همهٔ احوال او را بفهمید . این کتاب را مورخی به‌نام «ویلیام شایرر» نوشته و دو ترجمه از آن به فارسی در دست است . یکی ناقص چاپ شده و دیگری کامل در یک جلد دوسه هزار صفحه‌ای . بنظر من مترجمش ابوطالب صارمی باشد . امیر کبیر چاپ کرده . قیمت روی جلدش ۵ تومان است . بعد ، آن کتاب «قیام در اردوگاد نرلینکا» هم برای شما مفید است . از ... بگیریید و حتماً به دقت بخوانید .

... را هم اذیت نکن . حرفهای دیگری هم داشتم و دلم می‌خواست برایتان بنویسم که نشد . لطفاً جواب را زودتر بفرستید . شما بیشتر از

۶

تغزیز ،

.... جان ،

چرا به من « جناب آقا » می گویی ؟ نکند هنوز اعتقاد به آن گونه
انقلاب داری ؟ حتماً که نداری . خیلی شادم کردی که خبری از خودت
برایم نوشتی . به دوست ندیدمان « » هم فراوان سلام برسان .
اما در باره « قصه چه » من - که گویا خوشت آمده - راستش من
خودم آن را با تردید و کمی ترس به چاپ دادم . تردید و ترس از این
نظری که چیزی سطحی است و ارزش چاپ و نشر ندارد . البته قبل از چاپ
به چند دسته بیجه در کلاس و خارج از کلاس خوانده شده بود . آنها ظاهراً
سخت استقبال کرده بودند و نامدهایی به « الدوز » نوشته بودند که یکی
از آنها را در آخر کتاب آورده ام و بقیه را هم هنوز عیناً در خانه دارم

۱- این پنج نامه را صد بهرنگی به دو تن از دانش آموزان همکار نوشته بود
که آن زمان کتابخانه مدرسه را اداره میکردند . نامشان را نیاوردیم تا مخاطب
او تنها آن دو تن نباشند ، بل که

اما اینها هیچکدام دلم را قرص نمی‌کرد . بهر حال ، حالا که می‌بینم تو دوست خوب داری از قصه اولدوز حرف می‌زنی ، باور کن من دارم ذوق بی‌گنم . من هیچ فکر نمی‌کردم که تصام را بزرگترها هم ممکن است بخوانند ، فکر می‌کردم که برایشان جاذبه نخواهد داشت و زود خسته شان خواهد کرد .

در باره قیافهها و نکات سمبولیک قصه ، خودم نمی‌توانم چیزی بگویم جز اینکه قصه من از کوچه و بازار و دهات و مردمان و بزرگان و کوچکتران سرزمینمان زاده شده و مثلاً «باشار» را با آن وضع و رفتار و صفات درونی و بیرونی از میان شاگردان خودم در روستای «آخر جان» انتخاب کردم و زن پایا و بابا و اولدوز خودش نیز از میان آدمهایی انتخاب شده‌اند که مدتها با آنها در تماس بوده‌ام و شاید هنوز هم هستم . اما این آدمها به مناسبت جایی که در قصه می‌گیرند ممکن است «معانی» دیگری هم داشته باشند یا نداشته باشند این امر بسته به این است که من تا کجا توانسته‌ام «معانی» لازم را در وجود آنها بگذارم . و بهتر است من خودم چیزی در این باره نگویم که چیزی جز فضل و لوسبازی و ادا و اطوار نخواهد شد . همینقدر هست که من قصه‌ای برای کودکان نوشته‌ام ، حالا خواننده‌ای می‌گوید فلان جایش بهممان است ، من حرفی ندارم . یکی دیگر می‌گوید بهممان جایش فلان است ، من باز حرفی ندارم .

در اینجا لازم دانستم خبری از « اولدوز » خانم برایشان بنویسم . در آن کتاب از عروسك گنده‌ای سخن می‌رود که اولدوز گمش کرده و سخنگو هم بوده . بادتان می‌آید ؟ حالا دارم احوال « اولدوز و عروسك

سخنگو» را آماده می‌کنم که چیزی، خواهد شد در ردیف همان قصه
اولدوز و کلاغها. بعد هم اگر توانایی داشته‌م قصه «اولدوز در شهر کلاغها»
و باز گشت اولدوز و «یاشار» را هم پرداخت.

... می‌بینی چه خوب دارم خودستایی می‌کنم؟ همه‌اش از خودم

می‌گویم. در حالی که تو خودت جز چیز مختصری ندرشته بودی.

امروز برف خوبی باریدند است، دوشنبه ۱۰ بهمن. بعد از این که

یک ساعتی زیر برف توی خیابانهای تبریز گشته بودم، نامدهات را از

کتابفروشی گرفتم و باورکن خوشحالم کرد.

.....

با محبت و سلام

صده، ۱۰/۱۱/۳۵ تبریز

www.KetabFarsi.com

شناخت جهان

قدرت دانش بیشک عظیم است . انسان که مسلح به دانش باشد شکست ناپذیر است .

آیا دانش خود چیز قابل حصولی است؟ شاید عده‌ای ایراد بگیرند که این دیگر چه سؤالی است؟ اگر ما ندانیم که در جهان چه روی می‌دهد، دیگر نمی‌توانیم در آن کار و زندگی کنیم . در صورتی که علم بر چیزی قابل حصول نباشد، نه تنها آثار شگفتی‌انگیز نبوغ انسانی از نوع قمرهای مصنوعی و موشکهای ماه پیمای و غیره دور از دسترس خواهد بود، بلکه انجام دادن کوچکترین و ساده‌ترین کارها نیز از عهده ما خارج می‌شود.

با این وجود در دنیا کسانی هستند که می‌گویند انسان نمی‌تواند عقیده درست و حسابی درباره جهان کسب کند، به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم جهان را بشناسیم . بد نیست بدانیم که این فکر از کجا پیدا می‌شود .

قدیمیها می‌گفتند که دانش روشنائی است اما همه روشنائی را دوست ندارند . زیرا که مشاهده جهان در نتیجه تابش روشنائی عقل انسانی بدین معنی است که چیزهای زیادی در آنجا بینیم، چیزهای زیادی در باره آن بدانیم و خود را برای انجام دادن کارهای زیادی آماده کنیم. خواستاران

دوام تاریکی از همین می‌ترسند، زیرا آنگاه که انسان خود را از تمام قیود اجتماعی، سیاسی و دیگر قیودی که او را به بردگی می‌کشاند، رها کند و آقای خود شود، نخست از همه تفوق‌طلبی‌ها و برده‌وار زیستن‌ها را از میان خواهد برداشت.

درست در همینجاست که «کلیسا» سدی می‌شود میان درخت دانش و انسان که دستش را به سوی آن دراز کرده است. «کلیسا» به‌صراحت می‌گوید که رسیدن حتی به آستانهٔ دانش واقعی برای ما مردم عادی و گناهکار امکان ندارد. بارها پیش آمده‌است که موعظه‌کنند: دانش رمزی عظیم است و کلید آن در دست مردم عادی نیست.

پس «مردم عادی و گناهکار» چه باید بکنند؟ «کلیسا» می‌گوید: عقل خود را بست و حقیر بشمارند، فقط باور کنند و دعا کنند. این جواب آنهاست. مرگ بر اندیشه و تعقل! مرگ بر دانش و روشنایی! طرز تفکر کلیسایی و اسکولاستیک معنایی جز این ندارد.

آنها می‌گویند شناخت واقعی دنیا ممکن نیست و دخالت در چنین کارهایی معصیت دارد. پشتیبان کلیسا در بیان این سخنان عده‌ای از فیلسوفان ایده‌آلیست هستند. ایده‌آلیست‌ها بر این عقیده هستند که جهان غیر قابل شناخت است. این فیلسوفان را «آگنوستیک» (لاادری) می‌نامند. آگنوستیک کلمهٔ یونانی است و دو جزء دارد: «آ» یعنی «هیچ» و «گنوسیس» یعنی دانش. فرد آگنوستیک عقیده دارد که: من نمی‌دانم که راستی راستی يك واقعیت خارجی در عالم موجود است یا نه که حواس من آن را منعکس کنند یا به‌طور در آورند. من اظهار می‌کنم که راهی برای شناخت این امر

وجود ندارد .

برجسته ترین نمایندگان طرز تفکر آگنوستیک هیوم و کانت هستند . کانت معتقد بود که «انسان به معرفت ذوات نمی تواند دست یابد و باید به بحث در عوارض و حوادث اکتفا نماید» . وی می گفت که واقعیت اشیاى دنیا بر ما نهان است ، مثل اینکه در داخل صدف سرستدای باشند . پس ما نمی توانیم به ماهیت تویی آنها پی ببریم فقط صورت ظاهر آنها را می توانیم معلوم کنیم .

مثلا انسان قادر نیست بداند که خورشید و دیگر ستارگان از چه موادی تشکیل یافته و منبع نور و انرژی آنها چیست . در حالی که می دانیم که علم خلاف این را ثابت کرده است .

(نگاه کنید به کتاب ساختمان خورشید ترجمه فارسی) .

آگنوستیک ها می گویند که مافقط به وسیله اعضای حس (چشم و گوش و ...) با اشیا تماس می گیریم و اعضای حس ما را گول می زنند و خطا می کنند .

مثلا اگر مدادی را نوی آب فرو کنیم ، آن را خمیده خواهیم دید در حالی که واقعیت غیر از این است . پس ما نمی توانیم آنچه را که اعضای حس به ما می گویند باور کنیم و واقعیت بدانیم .

آیا راستی چنین است ؟

آدم که به حرف آگنوستیک ها گوش می کند شاید پیش خود بگوید که آدمی فقط باید عاجزانه بنشیند و به اشیاى دور و برش خیره شود .

* سیر حکمت در اروپا - جلد ۲ .

اما انسان تنها تماشاچی طبیعت نیست . او موجودی حلاق و فعال است . با کار و کوشش و فعالیت‌های عملی است که به قطعیت و واقعیت دریافتهای اعضای حس خود ایمان آورده است و می‌تواند بدجوهر و کنه اشیا نفوذ کند و با مطالعه و تحقیق به عمق پدیده‌های طبیعی برسد . در مثال بالا کافی است که مدار را از آب درآورد و یقین کند که خمیده نیست .

چنان که معلوم شد این ، خود زندگی و عمل است که باید تصمیم بگیرد آیا می‌توان جهان را شناخت و به کنه آن پی برد یا نه ؟ از طریق کار و فعالیت‌های پر ثمر است که انسان به جوهر دنیای دور و بر خود راه پیدا می‌کند و آن را توضیح می‌کند .

پس شناخت دنیا و اشیا و پدیده‌های آن ممکن است و راهی جز جستجو و تجربه و مشاهده مداوم ندارد . بدعبارت دیگر دانشی که انسان از طریق اعضای حس خود در نتیجه پژوهش‌های خستگی ناپذیرش اخذ می‌کند ، واقعیت است و می‌تواند بر آن اطمینان کند .

حال این سؤال پیش می‌آید که شناخت جهان ، طبیعت و اجتماع چه گرهی از کار انسان خواهد گشود ؟ و چه ضرورتی دارد که قوانین آنها را بدانیم ؟



می‌گوییم طبیعت کور و وحشی است . منظورم این است که هر چه و هر که برایش یکسان است . ملاحظه کسی و چیزی را نمی‌کند ، مثلاً زلزله یا آتشفشان آدم‌های فقیر و ثروتمند و راستکار و بدکار و بادین و بی‌دین را یکسان کشتار می‌کند . پدیده‌های طبیعی آداب و رسوم و اخلاقیات و

شرع و عرف و تعلیم و تربیت نمی‌داند. طبیعت همیشه وحشی است. آتش نشان، سیل و صاعقه و باد و باران امروزه همانقدر وحشی و خرابگر است که در دوران ما قبل تاریخ بود. اسلحه طبیعت وقتی خنثی می‌شود که شناخته شود.

خیال نکنیم که طبیعت هرج و مرج طلب است و پدیده‌های طبیعی تابع هیچ نظم و قانونی نیستند و بنیانشان بر تصادف است. کوچکترین پدیده طبیعی (و اضافه کنیم پدیده اجتماعی) تابع علت و قانون و تحت نظام معین و تغییر ناپذیری است. این، قانون و خاصیت آب است که در شرایط معینی در صد درجه حرارت بجوشد و در صفر درجه یخ بیند. از روزی که در دورانهای قدیم بارانهای سیل آسا فرو ریخت و پستیهای زمین بی‌انسان را پر کرد تا امروز که دانه‌های باران روی آسمان خراش‌ها و هزاران، حضور شکفتی انگیز دست انسان می‌بارد، همیشه تراکم بخار آب در ارتفاعات سرد جو زمین تولید باران کرده است. این، قانون بی‌استثنایی است.

پدیده‌های طبیعی از جوشش يك چشمه كوچك گرفته تا تجزیه مواد در ادبواکتیو و فعل و انفعالات و ترکیبات پیچیده آلی و تکامل جانداران و نیروی جاذبه سیارات غول پیکر و اعمال حیرت انگیز بدن حیوانات جبراً تابع قانون بی‌گذشت و خامس خود هستند. تمام رشته‌های مختلف علم همین را نباید می‌کنند از شیمی و فیزیک گرفته تا زیست‌شناسی و نجوم و علوم اجتماعی و دانشهای نو مثلاً کوسموگنی (رشته‌ای در ستاره شناسی که توجیهش درباره تحول اجرام سماوی و منظومه‌های شمسی و در مسائل مربوط

به حرکت ماده تشکیل دهنده ستارگان است. (۵)

البته قوانین طبیعی مستقل از بشر و بی اراده او حکم می رانند. در اینجا ممکن است این نتیجه غلط را پیش خود بگیریم که: پس انسان همیشه اسیر و مجبور قوانین طبیعت است. اما بی فاصله باید افزود که انسان تا وقتی اسیر و مجبور است که قوانین طبیعت را نشناخته و به قلمرو عمل آنها پی نبرده است.

مثالی می زنم:

انسانهای اولیه سخت نادان بودند. می توان گفت که تقریباً هیچیک قوانین طبیعت را نشناخته بودند. بنابراین دائماً در رنج بودند. سرمای ناگهانی (البته به گمان آنها ناگهانی) می آمد و آنها یخ می کردند. گرمای ناآهنگی می آمد و گرما زده شان می کرد. و خیلی بلاهای ناگهانی (!) دیگر گویی که از خاک یا آسمان سر می رسید و لحظه ای آرامشان نمی گذاشت. بعدها انسان متوجه شد که سرما و گرما به تناوب در اوقات معینی از سال می آید و هیچ هم ناگهانی نیست و قانون خاصی دارد. با شناخته شدن قانون تابستان و زمستان انسان توانست به موقع برای خود پناهگاه و پوشاک و غذای مناسبی فراهم کند و بدین ترتیب آن بلاهای ناگهانی سرما و گرما برای او یک چیز عادی و بی ضرر شد.

مثال دیگر:

نیروی جاذبه زمین جبراً هر چه را به طرف مرکز زمین می کشد: انسانها با شناختن این قانون و میدان عمل آن و با ایجاد نیروی دیگری

* نقل از کتاب «ساختن خورشید» ص ۱۴۷.

در جهت عکس آن، نیروی جاذبه را خنثی می‌کنند و به پرواز در می‌آیند.

ایجاد روشنایی برق و انواع اختراعات و پیشرفتهای شگرف در ازدیاد محصولات کشاورزی و تولید بیشتر همه ناشی از شناختن قوانین کور طبیعت و به کار گرفتن آنهاست.

هگل فیلسوف معروف آلمان می‌گفت که «جبر» نازمانی که مفهوم نشود کور است. می‌توان بر این سخن افزود که «اختیار» و «آزادی» حقیقی انسان در این است که قوانین حاکم بر طبیعت و اجتماع را بشناسد. تسلط بر طبیعت از راه شناسایی آن ممکن می‌شود. شناخت قوانین طبیعت و اجتماع به بشر کمک می‌کند که آنها را در فعالیتهای عملیش به کار برد و بر آنها مسلط شود.

وقتی قانونی را با آگاهی به کار می‌بریم و در مقابله با آن می‌دانیم که چکاره است و چیز ناشناس و مرموزی ندارد، بر آن غلبه می‌کنیم و بدین ترتیب به تدریج قضا و قدر را بی‌اعتبار می‌کنیم.

انسان هر قدر از قوانین مسلط بر خود که در شاهرهای زندگی و تحولات طبیعی و اجتماعی او را پیش می‌راند، کمتر آگاه باشد همان مقدار هم در برابر این قوانین ناشناس و کور، عاجز و «مجبور» و اسیر خواهد بود. انسان با بی‌بردن به این مقررات است که آزادی واقعی به دست می‌آورد نه با رد و انکارشان.

می‌توان این قانونها را دو دسته کرد: قانونهای طبیعی و اجتماعی. در اینجا مجال آن نیست که از این دو دسته مفصل صحبت شود. فقط به اشاره

می‌گوییم که قوانین اجتماعی ناشی از فعالیت‌های عملی خود انسانهاست اما قوانین طبیعی پیش از پیدایش انسان هم موجود بوده‌اند . در ضمن رابطه بسیار نزدیک این دو دسته قانون را هم نمی‌توان انکار کرد .

باید دانست که قوانین طبیعت پیش و پس از شناخته شدن یکسان موجودند و یکسان عمل می‌کنند منتها پس از شناخته شدن به خدمت انسان درمی‌آیند و عملشان به نفع انسان تمام می‌شود . مثلاً قبل از آنکه نیوتن قانون جاذبه را کشف کند باز هم اجرام آسمانی خاصیت جذب داشتند اما انسان از آن آگاه نبود و زیانهای بسیاری می‌دید و اکنون که آنرا شناخته بهره‌های فراوان می‌برد . لازم به تذکر نیست .

شاید درست باشد بگوییم که علم از چیز تازه و ناموجودی سخن نمی‌گوید . چیزها پیش از ما بوده‌اند و دانش ما ناشی از آنهاست . ما به وسیله علم آنها و رابطه‌شان را پیدا می‌کنیم ، کشف می‌کنیم و به خدمت خود درمی‌آوریم . حتی می‌توان با فرار گذاشت و گفت: در عالم اختراع امکان ندارد . مثلاً آیا پیش از ادیسون نیروی الکتریسیته و خاصیت تولید روشنائی در این نیرو تحت شرایط خاصی وجود نداشته‌است ؟



هنوز جزء کوچکی از قوانین طبیعت شناخته شده است . علم خبثتگی ناپذیر و هر روز با سرعت مضاعف در جستجوی قوانین دیگری است . هر قدر که انسان قوانین بیشتری را کشف کند ، آنها را به کارگیرد همانقدر زندگی مرفه و پرامن و بی‌ترس و دلپره خواهد بود . رمز بقا و برتری نوع انسان همین رفتار آگاهانه اوست .

البته در اینجا منظور آن ناراحتی و ناامنی ترس و دلبره‌ای نیست که مربوط به قوانین اجتماعی می‌شود مثل ترس و دلبره از جنگ و آدمکشی و بمب و جاسوسی و خودکامگیها و استعمار و ویرانگری و گرسنگی و بیکاری و غیره. در اینجا منظور دلبره و ناامنی ناشی از نیروهای طبیعت است.

البته باشناسایی قوانین اجتماعی نیز، توان بر آنگونه ناامنی‌ها و دلبره‌ها پایان داد که جای بحث اینجا نیست.

می‌توان با کشف و شناختن قوانین حاکم بر آن سوی جو زمین و اجرام دیگر آسمانی و ایجاد آمادگی لازم از حد زمین گذشت و قدم در ستارگان دور دست نهاد. هیچ بعید نیست که تمدنهایی صدبار درخشانتر از تمدن زمینی در آنجاها بتوان یافت. هیچ بعید نیست که در دور دستهای آسمان کره‌ای یافت شود که شرایط کشت مثلا گندم را خوب دادا باشد. در این صورت چنین ستاره‌ای که روزگاری منشأ مطالع بد و نحوست و بداختری محسوب می‌شد، مایه زندگی و آسایش انسانها شود.

بد نیست اشاره‌ای هم به این مسأله شود که انسان با شناختن قوانین و قلمرو عملشان دست به پیش‌بینی می‌زند. مثلا اکنون دیگر هر بچه ننه‌ای می‌داند که آب روی آتش گرم می‌شود و می‌جوشد.

این خود می‌تواند موضوع مقاله دیگری شود.



حرف آخر این که :

هدف هر علمی شناختن قوانین حاکم بر قلمرو آن علم است و بعد به کار